

تفسیر تجزیه‌ای و تفسیر موضوعی

استاد شهید محمد باقر صدر
ترجمه سعید عباسی نیا

به بیان و تجزیه و تاکید و ... شد که همان تفسیر تجزیه‌ای است. طبعاً منظور از تجزیه‌ای بودن، قطع نظر مفسر از سایر آیات و کمک نگرفتن از آنها در فهم آیه مورد بحث نیست، بلکه مفسر از آیات مرتبط در زمینه مربوط استفاده می‌کند، همان گونه که از احادیث و روایات.

اما این استفاده برای کشف مدلول لفظی آیه مورد نظر انجام می‌گیرد، پس هدف در هر مرحله از این نوع تفسیر، فهم مدلول آیه است که مفسر با تمام ابزار به این امر دست می‌زند. یعنی هدف، هدفی تجزیه‌ای است زیرا دائماً در حد رابطه این جزء با آن جزء از نص قرآن باقی می‌ماند و اغلب از این حد تجاوز نمی‌کند؛ در هر صورت نتیجه تفسیر تجزیه‌ای کل قرآن کریم مجموعه‌ای از مدلولات قرآنی است که باز هم با نظر تجزیه‌ای به قرآن صورت می‌گیرد، اما در شکل پراکنده و به لحاظ عدد کثیر بدون آن که وجه ارتباط این مدلولات کشف گردد و بدون آن که ترکیب اجزای این نتایج فکری کشف شود. بدون آن که در پایان این سیر، نظریه قرآنی مشخصی برای هریک از موضوعات حیات به دست آید. پس در آن جا معلوماتی به لحاظ تعداد متکثر وجود دارد، اما عمده ارتباطی که بین این معلومات هست رابطه و تعلقاتی است که این معلومات را تبدیل به نظریه‌های ترکیبی و مجموعه‌های فکری می‌کند که می‌توان بر اساس آنها به نظر قرآن درباره مسائل و مواضع مختلف رسید. اما این هدف اصلی در روش تفسیر تجزیه‌ای نیست، گر چه در بعضی مواقع حاصل می‌شود.

حالت پراکنده‌گی روش تجزیه‌ای به ظهور تناقض‌های مذهبی بسیاری در اندیشه اسلامی منجر شد، چرا که کافی بود یکی از مفسرین آیه‌ای را پیدا می‌کرد که موجب برانگیز مذهبش باشد تا آن را اعلام کند و انصار و اشیاعی را به دور خود جمع کند. مانند بسیاری از مسائل کلامی همچون مسئله جبر و تفویض و اختیار، اگر مفسر تجزیه‌ای قدمی دیگر برمی‌داشت و فقط به جمع آوری عددی معلومات اکتفا نمی‌کرد، چه بسا امکان داشت از بسیاری تناقضات جلوگیری شود، همان گونه که در روش دوم دیده می‌شود.

روش دوم

این روش، روش توحیدی یا موضوعی در تفسیر نامیده می‌شود. این روش به تفسیر آیه به آیه قرآن نمی‌پردازد، بلکه سعی در جستجو و تبیین موضوعی از موضوعات اعتقادی، اجتماعی و یا وجودی حیات دارد، مانند

در تنوع تفاسیر، گوناگونی روش‌ها و تعدد مکتب‌های آن شکی نیست. در اغلب مواقع این تفاوت‌ها ناشی از گرایش‌های مختلف تفسیر است. تفسیری به جنبه لفظی و ادبی و بلاغی نص قرآن می‌پردازد و تفسیر دیگر به محتوا و معنی آیات. تفسیری بر حدیث متمرکز است و نص قرآنی را با مآثور معصومین (ع)، صحابه و تابعین تفسیر می‌کند و تفسیر دیگر از عقل به عنوان ابزار فهم کتاب الله استفاده می‌کند.

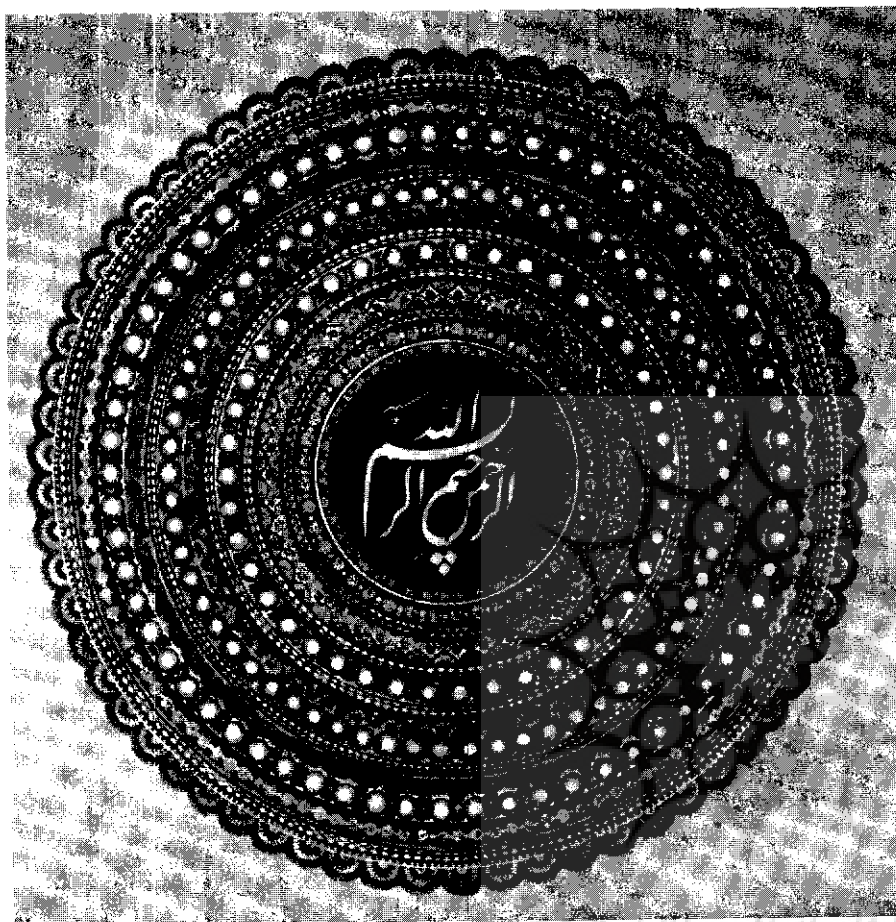
تفسیری جانبدارانه سعی دارد نص قرآن را با مواضع مذهبی از پیش تعیین شده منطبق کند و تفسیری بدون جانبداری، از خود قرآن، پرسش می‌کند و رای را بر اساس قرآن منطبق می‌کند، نه قرآن را با رای. اما آنچه در ابتدای این بررسی قرآنی به شکل خاص مورد توجه است، توجه به دو گرایش اصلی تفسیر در اندیشه اسلامی است که یکی «گرایش تجزیه‌ای» و دیگری «گرایش توحیدی یا موضوعی» در تفسیر نامیده می‌شود.

مراد از تفسیر تجزیه‌ای تفسیری است که در چارچوب آن مفسربه تفسیر آیه به آیه قرآن بر اساس ترتیب و تسلسلی که در قرآن دارند، می‌پردازد. مفسر در این روش با ابزار مورد اعتماد خود از قبیل: ظهور، احادیث مآثور، و با توجه به آیه دیگری که در اصطلاح یا مفهوم با آن اشتراک دارد تفسیر می‌کند، به اندازه‌ای که مدلول آن بحثی را که می‌خواهد تفسیر کند روشن سازد. طبعاً وقتی از تفسیر تجزیه‌ای صحبت می‌شود، وسیع‌ترین و کامل‌ترین شکل موجود آن معرفی می‌شود. تفسیر تجزیه‌ای، تدرج تاریخی خود را پشت سر گذاشته و تا حدی رسیده که تمام قرآن را دربر گرفته است.

شرح تجزیه‌ای بعضی آیات قرآنی و تفسیر مفردات آن از زمان صحابه و تابعین آغاز شد و با گذشت زمان نیاز بیشتری به تفسیر آیات احساس شد، تا به ابن ماجه و طبری و کسانی که در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم می‌زیستند ختم شد و تفاسیر آنها را وسیع‌ترین شکل تفسیر تجزیه‌ای می‌توان در نظر گرفت.

از این جا تفسیر تجزیه‌ای به تبع ابهاماتی که برای قرآن پیش آمد توسعه پیدا کرد و از شکی که در مفهوم (کلام) خدا بود، این روش تفسیر تجزیه‌ای تکامل پیدا کرده و به شکل دائرة المعارف‌های تفسیری درآمد. تا آن جا که مفسر از آیه اول سوره فاتحه تا سوره ناس را آیه به آیه تفسیر می‌کند. زیرا بسیاری از آیات در مرور زمان به لحاظ معنا و مدلول محتاج

از آن جا که متن حاضر، سخنرانی استاد محمد باقر صدر بوده است، در ترجمه، حالت گفتاری متن، تا حدی به حالت نوشتاری تغییر داده شده است.



عقیده توحید در قرآن یا بحث نبوت در قرآن یا مکتب اقتصادی قرآن یا سنن تاریخی قرآن یا آسمان‌ها و زمین در قرآن و امثال آن. هدف تفسیر توحیدی (موضوعی) مشخص کردن دیدگاه نظری قرآن کریم و نهایتاً منظر اسلام درباره موضوعی از موضوعات حیات و وجود است. لازم به توضیح است در عالم واقع و عمل و بررسی تاریخی فرآیند تفسیر، فصل این دو روش فصل حدی (منطقی) نیست؛ زیرا طبعاً تفسیر موضوعی نیازمند تعریف و مشخص کردن مدلولات تجزیه‌ای خود است از آیاتی که قصد تعامل با آنها در چارچوب موضوعی که پایه‌گذاری می‌کند، همان گونه که تفسیر تجزیه‌ای به حقیقت قرآنی دیگر از حقایق حیات می‌رسد، اما این دو روش علی‌رغم آنچه گفته شد هم‌چنان دو روش مغایر در شکل، اهداف و نتایج فکری باقی می‌مانند. آنچه به شیوع روش تجزیه‌ای تفسیر و استیلائی آن بر ساحت تفسیر کمک کرد، گرایش روایی و حدیثی تفسیر بود. از آن جا که در هر صورت تفسیر در حقیقت و در آغاز نمی‌توانست چیزی غیر از شعبه و جزئی از حدیث باشد و تقریباً حدیث به علاوه بعضی اطلاعات لغوی و ادبی و تاریخی که به آنها ارجاع می‌شود تنها اساس اصلی تفسیر در زمان‌های طولانی بوده است. به این دلیل است که تفسیر در حد مآثور از روایات صحابه و تابعین و رسول و ائمه متوقف نمی‌شود، روایاتی که غالباً برانگیخته استقامات عقلی از سوی مردم و یا از سوی پرسشگران است. در امکان آن نیست که قدم به جلو بردارد و سعی در ترکیب مدلولات قرآن و مقایسه بین آنها و استخراج نظریه‌ای در پی این مدلولات لفظی داشته باشد.

تفسیر تجزیه‌ای در اصل خود تفسیری لفظی بوده است، تفسیر مفردات و تغییرات مفردات و شرح بعضی از مصطلحات جدید و تطبیق بعضی از مفاهیم با اسباب نزول و برای رسیدن به نظرات اساسی که قرآن در پی آیات پراکنده خود و در ورای مدلولات لغوی و لفظی سعی در القای آنها داشته است، چنین فرآیندی نمی‌تواند نقش اجتهادی خلاق و مبدعی ایفا کند. می‌توان این دو روش مختلف تفسیری را با مثالی از تجربه فقهی به ذهن تقریب کرد.

یکی از معانی فقه، تفسیر احادیث وارده از نبی اکرم و ائمه (ع) است و این چنین است که کتب فقهی احادیث را حدیث به حدیث شرح کرده‌اند. حدیث را ذکر کرده، شرح آن را آورده و از دلالت، سند و متن حدیث سخن گفته‌اند و آن بنا بر اختلاف روش شارحان بوده است همان طور که در شارحان کتب اربعه و شراح وسائل دیده می‌شود. اما تعداد زیادی از کتب فقهی در این زمینه به این روش عمل نکرده‌اند، بلکه درباره مسائل بر اساس وقایع حیات بحث کرده‌اند و درباره هر موضوع، احادیث مربوط به آن را آورده و به اندازه آن مسئله را روشن کرده‌اند تا به تبیین موضع اسلام در آن مسئله بینجامد و این همان روش موضوعی در بستر فقهی است، همان طور که روش قبلی، همان روش تجزیه‌ای در تفسیر احادیث است.

کتاب جواهر شرح کامل و شاملی از روایات کتب اربعه است اما نه شرحی که به تک تک روایات کتب اربعه بپردازد، بلکه به روایات بر اساس نیازهای زندگی می‌پردازد. کتاب بیع، کتاب جعاله، کتاب اعیاء موات، کتاب نکاح، سپس ذیل هر یک از این عناوین روایاتی که به آن موضوع مرتبط است آورده، آنها را شرح کرده و به مقایسه آنها می‌پردازد، تا به نظریه‌ای برسد، زیرا کافی نیست که

معنای یک روایت را به تنهایی و به شکل منفرد بدانند و معنی یک روایت به شکل منفرد به حکم شرعی خاص منجر نمی‌شود و تنها از طریق مطالعه مجموعه‌ای از روایات که در بردارنده توضیح حکم واحد یا بانی واحد از ابواب حیات هستند می‌توان به حکم شرعی رسید سپس از طریق این بررسی جامع، نظریه واحدی را استخراج کرد که حاصل بررسی مجموعه‌ای از روایات است، نه تک تک روایات. این همان روش موضوعی شرح احادیث است.

در مقایسه بررسی‌های قرآنی و مطالعات فقهی مواضع اختلاف دو روش در دو زمینه قابل مشاهده است. از طرفی روش موضوعی و توحیدی در زمینه فقهی رواج پیدا کرده و قدم‌هایی که فقه و اندیشه فقهی در راستای رشد و تحول خود برداشته تا آنجا است که این روش در بحث‌های فقهی برتری یافته است.

از طرف دیگر عکس این در زمینه قرآنی به چشم می‌خورد، زیرا روش تجزیه‌ای تقریباً سیزده قرن استیلائی خود را بر تفسیر حفظ کرد به نحوی که هر مفسر همچون مفسران قبل از خود، تفسیر آیه به آیه قرآن را آغاز می‌کرد. روش موضوعی بر ساحت فقهی استیلا یافته، همان طور که روش تجزیه‌ای بر ساحت قرآنی استیلا دارد.

اما آنچه در ساحت قرآنی ظهور یافته و به تفسیر موضوعی معروف گردیده احیاناً از نوع مطالعات بعضی از مفسرین حول یک موضوع معین

○ توحیدی بودن آن (تفسیر) به اعتبار تلفیقی است که بین تجربه بشری و قرآن ایجاد می‌کند نه به اعتبار این که تجربه بشری را بر قرآن حمل می‌کند

در قرآن است، مانند اسباب نزول یا قرائات یا ناسخ و منسوخ یا مجازهای قرآنی که تفسیر موضوعی نیست. زیرا این مطالعات در حقیقت گردآوری تعدادی از قضایای تفسیر تجزیه‌ای است که بین آنها تشابهی وجود دارد. به عبارت دیگر هر فرآیند گردآوری یا جداسازی مطالعه موضوعی نیست و مطالعه موضوعی فقط مطالعه‌ای است که یکی از موضوعات اعتقادی یا وجودی حیات را مطرح می‌کند و به مطالعه ارزشگذاری آن از زاویه قرآنی برای رسیدن به نظریه‌ای قرآنی در آن خصوص می‌پردازد.

به نظر می‌رسد روش توحیدی و موضوعی در فقه با رواج خود در حد زیادی به تحول اندیشه فقهی و پربار ساختن مطالعات علمی فقهی کمک کرد، همان گونه که گسترش روش تجزیه‌ای به بازدارندگی رشد تکمیلی فکر اسلامی قرآنی و تکراری شدن قالب آن کمک کرده است. تا آن جا که می‌توان گفت قرن‌ها از تفاسیر طبری، رازی و شیخ طوسی گذشت و مکاتب جدیدی برای اندیشه اسلامی به وجود نیامد، علی‌رغم تغییرات گوناگونی که در عرصه‌های مختلف حیات ایجاد شد، تفسیر ثابت ماند و طی آن قرون به جز اندکی، تغییری در آن ایجاد نشد. که توضیح آن در خلال مقایسه روش تجزیه‌ای و توحیدی خواهد آمد و حقیقتی که در پس این موضوع هست بیان خواهد شد.

چرا روش تجزیه‌ای مانع رشد شد؟ و چرا روش موضوعی و گرایش توحیدی عامل رشد و ابداع و گسترش حوزه حرکت اجتهاد شد؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها لازم است برداشت‌های روشن‌تر و مرزبندی دقیق‌تری از این دو گرایش تجزیه‌ای و توحیدی صورت گیرد. و این بعد از توضیح جنبه‌های اختلاف بین این دو روش روشن‌تر می‌شود، برخی از وجوه اختلاف بین این دو روش بدین قرار است:

امر اول

نقش مفسر تجزیه‌ای در تفسیر، اغلب انفعالی است، او به بررسی نص قرآنی مشخص، مثلاً آیه یا بخشی از قرآن بدون هر گونه پیش فرض می‌پردازد و می‌کوشد مدلول قرآنی را در پرتو نیازی که لفظ برمی‌آورد و به کمک قرائن متصله و منفصله آن مشخص کند. فرآیند تفسیر در شکل کلی خود، تفسیر نص معینی است. در این فرآیند نقش نص، نقش گوینده و نقش مفسر، شنونده‌ای است که در پی فهم است و این همان چیزی است که به آن نقش انفعالی می‌توان گفت. کار مفسر در این جا شنوندگی است، اما با ذهن گزارشگر و فکرساف و بی‌آلایش و با روحی مسلط به آداب لغت و قالب‌های آن. با این رویکرد، مفسر با چنین ذهن و فکر و روحی، در برابر قرآن می‌نشیند تا شنونده باشد و این همان نقش انفعالی است و اما قرآن در این بین دارای نقش افعالی است و در این جا قرآن به اندازه فهم مفسر، مدلول لفظ را در اختیار مفسر می‌گذارد، تا در تفسیر خود ثبت کند.

برعکس آن، مفسر روش توحیدی و موضوعی کار خود را از نص قرآن آغاز نمی‌کند، بلکه نظر خود را بر روی موضوعی از موضوعات اعتقادی، اجتماعی یا وجودی حیات متمرکز می‌کند و تمام مشکلاتی که به جای مانده از تجارب و راه حل‌های اندیشه بشری و پرسش‌های به جا مانده از تجربه تاریخی آن را بررسی می‌کند، سپس به نص قرآن روی می‌آورد. نه برای آن که خود را در مقابل نص چون شنونده و یا نویسنده‌ای صرف قرار دهد،

فرایند

تفسیر (موضوعی)، فرایند گفتگو با قرآن و پاسخ یابی از آن است. و تنها پاسخ یابی منفعلی نیست، بلکه پاسخ یابی فعال و به کارگیری هدفمند نص قرآنی، در راه کشف حقیقتی از حقایق حیات بزرگ به شمار می‌رود.

بلکه برای آن که در مقابل نص موضوعی برآید، بسیاری از افکار و مواضع بشری را مطرح کرده و سؤال و جوابی را با نص قرآن آغاز کند. مفسر پرسش می‌کند و قرآن پاسخ می‌دهد مفسر در پرتو نتایجی که توانست از تجارب ناقص بشری و روش خطا و آزمون متفکران زمینی، جمع‌آوری کند حتماً به برآیندی مرتبط با موضوع خواهد رسید. سپس از این نتیجه، جدا شده و در محضر قرآن می‌نشیند، اما نه نشستن خاموش تا فقط شنونده باشد بلکه نشستی پرسشگرانه و از روی تعقل و تدبیر. پس گفتگویی را در آن موضوع با قرآن آغاز می‌کند و هدف او از این کار، کشف نظر قرآن در آن موضوع است و می‌تواند نظریه قرآنی را از خلال مقایسه نص با برآیند افکار و روش‌های تجربه شده بشری دریافت کند. از این جاست که نتایج تفسیر موضوعی، ارتباط دائمی با جریان تجربه بشری پیدا می‌کند، زیرا نگرش‌ها و گرایش‌های قرآنی برای تبیین نظر اسلام در خصوص موضوعی از موضوعات حیات را نشات می‌دهد و از همین جاست که فرایند تفسیر، فرایند گفتگو با قرآن و پاسخ‌یابی از آن است و تنها پاسخ‌یابی منفعلی نیست، بلکه پاسخ‌یابی فعال و به کارگیری هدفمند نص قرآنی، در راه کشف حقیقتی از حقایق حیات بزرگ به شمار می‌رود.

امیر مومنان در مقام صحبت از قرآن می‌فرماید:

«آن قرآن است، پس از او استنطاق کنید و هرگز به نطق در نیاید. امامن از آن به شما خبر خواهم داد. به راستی که در آن، علم آنچه پیش خواهد آمد، شرح گذشته، درمان دردتان و رابطه میان شما آمده است.»

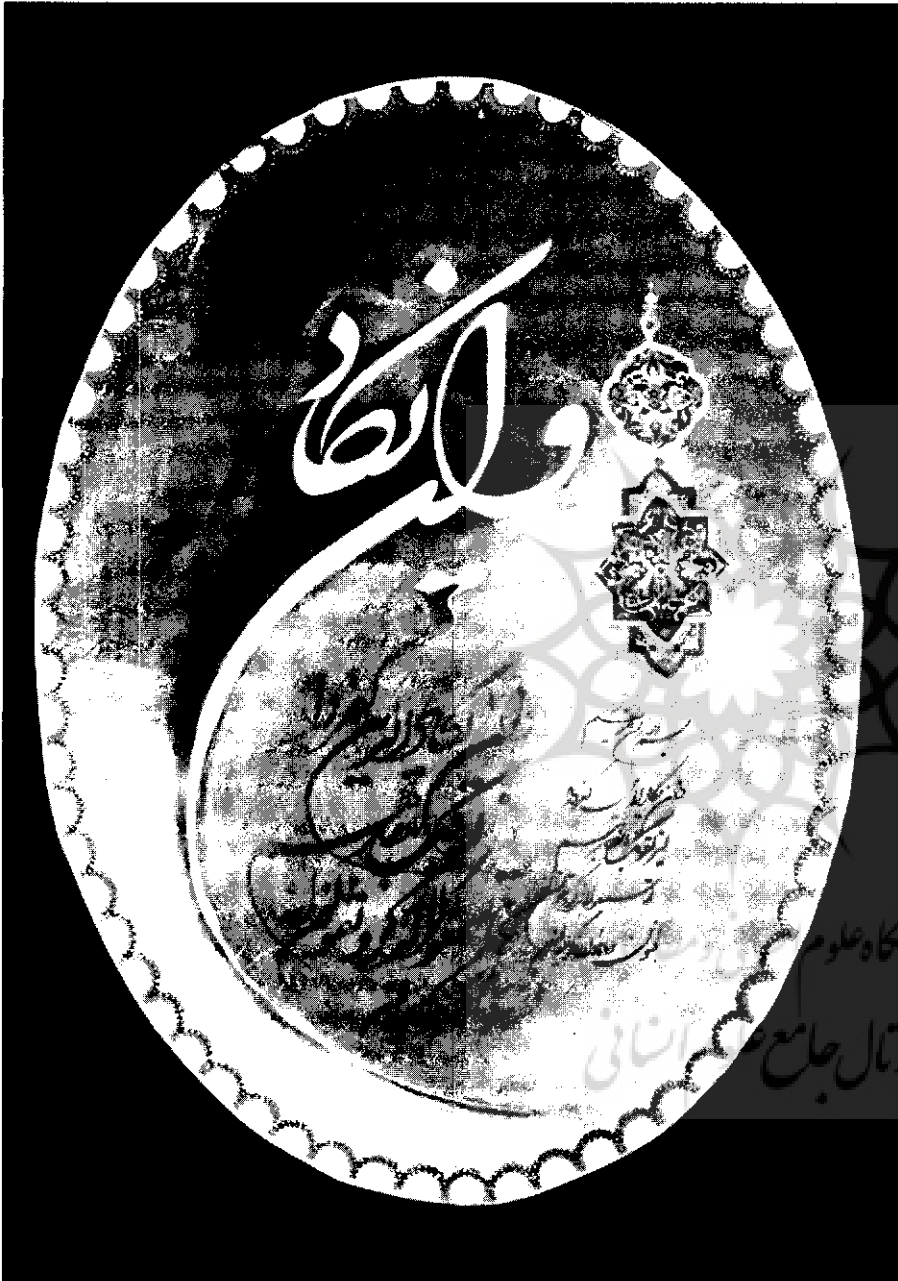
تعبیر به استنطاق که در کلام فرزند قرآن آمد، از تعبیر به فرایند تفسیر موضوعی به این وصف که گفتگو با قرآن و طرح مشکلات موضوعی بر آن به قصد رسیدن به پاسخی قرآنی برای آن، بسیار زیباتر است.

از این رو اولین جنبه اختلاف بین روش موضوعی و تجزیه‌ای آن است که در روش تجزیه‌ای نقش مفسر، نقشی منفعلانه است. او می‌شنود و ثبت می‌کند، در حالی که معنای تفسیر موضوعی چنین نیست و حقیقت آن این نیست.

وظیفه تفسیر موضوعی در هر مرحله و در هر زمان آن است که تمامی موارد بشری و افکار عصر خود و مقولاتی را که در تجربه بشری خویش کسب کرده، با خود همراه داشته باشد، سپس آن را فراروی قرآن (کتابی که باطل از پس و پیش بدو راه ندارد) قرار داده، تا قرآن بر حاصل آن قضاوت کند، قضاوتی قابل فهم و درک مفسر از خلال مجموعه آیات قرآن.

پس در این جا قرآن با واقعیت و با حیات پیوند می‌خورد. زیرا تفسیر از عالم واقع آغاز و به قرآن منتهی می‌شود، نه این که از قرآن آغاز و به قرآن منتهی شود و فرایند تفسیر جدای از واقعیت میراث تجربه بشری باشد. بلکه این فرایند از واقعیت آغاز و به قرآن ختم می‌شود. منبع ارزشمندی است که در پرتو آن گرایش‌های ربانی نسبت به آن واقعیت مشخص می‌گردد.

و از این رو است که جایگاه رفیع قرآن حفظ می‌شود و منشا الهامات بدیع باقی می‌ماند. زیرا در این جا مسئله تفسیر لفظ نیست، تفسیر لفظی کشف محدودی دارد و توانایی‌های آن نامحدود نیست در حالی که روایات بر پایان‌ناپذیر بودن قرآن دلالت دارد و قرآن بر بی‌پایانی کلمات الهی



صراحت دارد. در حالی که تفسیر لغوی پایان پذیر است، و توانایی های محدودی دارد. مدلول های تازه ای برای الفاظ وجود ندارد و اگر تازگی در مدلولات لغوی یافت شود، معنایی برای حمل آن در قرآن وجود ندارد و اگر زبان جدیدی بعد از قرآن پیدا شود مؤید آن نیست که آن لغت جدید و یا مصطلحات جدید یا الفاظی که مدلول هایش بعد از قرآن وضع شده است، به قرآن ارجاع شود.

بخشش بی پایان و معانی بی انتهای قرآن - که خود تصریح کرده و احادیث اهل بیت نیز بر آن دلالت دارد - همین حالت پایان ناپذیری در روش تفسیر موضوعی نهفته است، زیرا در این روش از قرآن سؤال می شود و در قرآن علم گذشته و آینده هست؛ قرآن دواي درد است؛ در قرآن نظم درونی مانهفته است؛ در قرآن امکان تشفی تجربه زمینی به انظار آسمانی وجود دارد.

از این جاست که تفسیر موضوعی می تواند تحول پیدا کند و پربار شود. زیرا تجربه بشری آن را پربار می کند و مطالعه و تامل قرآنی در پرتو تجربه بشری به فهم صحیح اسلامی قرآن کمک می کند.

امر دوم

تفسیر موضوعی یک گام از تفسیر تجزیه ای فراتر می رود، زیرا تفسیر تجزیه ای تنها به آشکار کردن مدلولات تفصیلی آیات قرآن کریم بسنده می کند، در حالی که تفسیر موضوعی پارافراتر گذاشته، دامنه وسیعتری را دربر می گیرد. می کوشد و جوه ارتباط میان مدلولات تفصیلی را به دست آورد، در تلاش است تا به ترکیب نظری قرآن برسد که در چارچوب آن هر یک از آن مدلولات تفصیلی جایگاه خود را پیدا کند و این همان چیزی است که به زبان امروز نظریه گفته می شود. نظریه قرآنی در مورد نبوت، نظریه قرآنی در مکاتب اعتقادی، نظریه قرآن در سنن تاریخ و هم چنین نظریه قرآن در مورد آسمان ها و زمین و ...

این تفسیر به قصد رسیدن به ترکیب نظری - که لازم است در بردارنده نظر قرآن درباره موضوعی از موضوعات اقتصادی، اجتماعی و با وجودی حیات باشد - گامی را جلوتر می گذارد. این دو تفاوت اصلی بین تفسیر موضوعی و تجزیه ای است. قبلا گفته شد که بحث فقهی، گرایش موضوعی پیدا کرد در حالی که تفسیر در اغلب موارد گرایشی موضوعی ندارد بلکه به سوی گرایش تجزیه ای پیش رفته است.

اصطلاح موضوعی

این روش در پرتو امر اول، از موضوعی از موضوعات در عالم واقع، از شیئی خارجی آغاز می کند و به قرآن باز می گردد و به آن تفسیر موضوعی گفته می شود، توحیدی بودن آن به اعتبار تلفیقی است که بین تجربه بشری و قرآن ایجاد می کند، نه به اعتبار این که تجربه بشری را بر قرآن حمل می کند و نه به این معنی که قرآن را برابر تجربه بشر فرو می نشاند. بلکه به این معنی که در ساختار بحث بین آن تلفیقی ایجاد می کند تا از این ساختار یگانه نتیجه ای را استخراج کند. تا مفهوم قرآنی که بتوان بر اساس آن موضع اسلام در باره این تجربه و یا مقوله فکری استخراج کند. پس این تفسیر موضوعی و توحیدی است. بر اساس امر دوم موضوعی بودن تفسیر به این اعتبار است که مجموعه ای از آیات

که در موضوع واحدی اشتراک دارند را انتخاب می کند. و توحیدی بودن به این اعتبار است که بین مدلولات تفصیلی این آیات، یک ترکیب نظری واحدی ایجاد می کند با این همه، بر اساس آنچه که گفته شد اصطلاح موضوعی و اصطلاح توحیدی با هر دو اختلافی که ذکر شد، انسجام پیدا می کنند.

متن حاضر، برگردان ترکیبی از دو سخنرانی استاد محمد باقر صدر است که در کتاب زیر آمده است.

المدرسه القرآنیة، علامه محمد باقر الصدر، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۱ هـ - ق. ص ۷-۲۴؛ ص ۲۷-۲۸.